

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث به یک روایتی بود که باز از همان هم خارج شدیم، خروج اندر خروج شد اما دیگه چاره ای نبود چون زیاد صحبت کردیم کتاب های اولیه ما مثل رجال و فهرست احتیاج به یک تنقیح کلی دارند برای این جهت خیلی ضروری و مفید بود.

عرض شد که از کسانی که در این جا به یک مناسبتی باز به ایشان صحبت شد بعد از جعفر ابن محمد ابن شریح چون دیدیم که مرحوم شیخ طوسی یک کتابی را به ایشان نسبت داد و از راه مرحوم تلعبیری و شیخ نجاشی به ایشان نسبت نداد، در یک جای دیگه گفت که این کتاب حمید است، عرض کردیم در ترجمه حمید مرحوم شیخ نجاشی در حقیقت دو کتاب برای حمید نام می برد، یکی تالیف خودش که می گوید رواه عدة، یکی هم کتابی است که حمید از جابر نقل می کند، روایت جابر، این می گوید یرویه جعفر ابن محمد، این، این یکی، خیلی دقیق است عبارت مرحوم نجاشی، فوق العاده دقیق است، اضلا نمی گوید مثلاً مثلاً عن جعفر ابن محمد، یرویه جعفر ابن محمد عنه عن جابر یعنی می خواهد بگوید این کتاب دوم این در حقیقت اگر جعفر نقل کرده این همین کتاب حمید است، حمید ابن شعیب، این کتاب این شخص بوده مرحوم جعفر ابن محمد ابن شریح این را نقل کرده، در حقیقت عرض کردم خوب دقت بکنید مرحوم نجاشی به طور کلی، این یک کلیتی است که در ذهنشان باشد چون اسم شیخ طوسی را برده، نجاشی در فهرستش، البته خیلی آن تعریفی که از کلینی کرده از ایشان نکرده، گفته ثقة عین، یعنی از چهره های معروف طائفه است غیر از وثاقت، عین چهره سرشناس، از عیون هذه الطائفة و کتاب هایش را اسم برده، این احتمال که مرحوم نجاشی اصولاً به کلمات شیخ و حتی به مقداری از کلمات مرحوم شیخ صدوق ناظر باشد یعنی وقتی می بیند که شیخ طوسی در فهرستش یک کتابی را به جعفر نسبت داده با حفظ مقامات و احترام می خواهد بگوید این کتاب جعفر نیست، جعفر راوی کتاب است، البته شیخ هم به قول معروف گناهی ندارد، شیخ می گوید من از اجازه مرحوم هارون ابن موسی گرفتم، در اجازه هارون آمده که کتاب جعفر ابن محمد، سندش هم

نقل کرده به حمید ابن زیاد می خورد، مشکلی که نداریم، راست هم هست، حمید هم مشکل ندارد، حمید می گوید این کتاب را برای من نقل کردند به عنوان کتاب جعفر، نقل کتاب یعنی این به خط خودش نوشته و اجازه داده، این ها خیال می کنند تالیفش مال ایشان است، این که حالا ایشان استنساخ کرده مولف نیست این بحث دیگری است، نجاشی می خواهد بگوید ایشان استنساخ کرده، مولف نبود، درست است به خط خودش داده رسیده به مرحوم توسط شاگردی رسیده به حمید ابن زیاد لکن این استنساخ است و تعریف نیست و این بوده، این اشکال را عرض کردم برقرار بوده، به هر حال مرحوم آقای نجاشی معتقد است که این کتاب اساسا مال حمید ابن شعیب است، حالا این بخش کلام ایشان را فعلا تا این جا نگه می داریم چون می خواهم دو مرتبه به این بحث برگردم.

دو تا نکته دیگه هم اضافه بکنیم این هم که حالا چون به این جا رسید برای این که نحوه کار روشن بشود ما، البته کتابش هست دیگه، حالا حال خواندنش را ندارم، در جلد چهار معجم آقای خوئی گفتند، در کتاب خلاصه علامه از شخصی به نام حذیفه ابن شعیب نام می برد، در کتاب خلاصه علامه از شخصی به نام حذیفه ابن شعیب نام می برد، وقتی به این بحث رسیدیم این هم، خب یک عبارت ابن غضائری هم می آورد، تند می شود، ابن غضائری، ببینید قرن هشتم، این قبل از ایشان در هیچ کتاب ما نبوده، نه در اسانید بوده نه در فهارس بوده و نه در رجال بوده، هیچ کس ننوشته حذیفه ابن شعیب، این در قرن هشتم وارد یک کتاب رجالی ما می شود، خوب دقت بکنید که کتاب مرحوم علامه باشد، تا سه چهار قرن هم می ماند، بعدی ها هم قرن های دوازده و سیزده ملتفت می شوند که این عبارتی که علامه از ابن غضائری نقل کرده اولاً در رجال ابن غضائری همچین اسمی نیست، این راجع به حمید ابن شعیب است اصلاً، نه حذیفه ابن شعیب لذا تدریجا فهمیدند که این جا اشتباه پیش آمده، علامه اشتباه، یواش یواش این از کتاب های ما خارج شد یعنی در قرن هشتم آمد تا قرن دوازدهم، این آن معنایی است که من همیشه می گویم شما سعی بکنید مشرف بر تاریخ باشید، فقط نخوانید قال فلان قال فلان، این کی آمد، چجوری آمد و بعد هم خارج شد؟ خب طبیعتاً هم در این جور جاها یا حمل بر اشتباه علامه می کنند یا حمل بر اشتباه نساخ می کنند یا حمل بر اشتباه نسخه خود ابن غضائری که در اختیار ایشان بوده می کنند، طبیعتاً این طور است دیگه، یکی از این جهات خرابی داشته، مرحوم آقای تستری احتمال دیگه دادند، البته مرجعش به اشتباه علامه

است، می گوید در کتاب رجال ابن غضائری، البته این رجالی که الان پیش ما هست، نسخه ای که در اختیار ما هست اول دارد حمید ابن شعیب، بعد دارد حذیفه ابن منصور، به هم نزدیک است، دو تا ترجمه به هم چسبیدند، حمید ابن شعیب، بعد حذیف، می گوید شاید ایشان جابجا کرده، کرده حذیفه ابن شعیب، به هر صورت احتمال است، بشر بشر است، حالا چیز مهمی نیست، علامه که جز معصومین نیست، بالاخره این مطلب وارد شد و الحمدلله خارج شد یعنی فهمیدند که این حرف درستی نبوده، این در حقیقت همان حمید ابن شعیب است، مرحوم علامه اصلاً علامه حمید ابن شعیب هم ندارد تصادفاً، این همین حذیفه ابن شعیبی که علامه گفته همان حمید است کتاب ابن غضائری را هم آورده، این هم راجع به آن، این که راجع به یک اشتباه است که در اصحاب ما اتفاق افتاده است. باز در این، نکته اولی که عرض کردیم که تاریخ ورودش در مصادر ما و خروجش هم خدمتتان عرض کردیم.

باز در کتب اصحاب ما مرحوم نجاشی از شخصی به نام حیدر ابن شعیب نام می برد، آن وقت عبارت نجاشی این است حیدر ابن شعیب له کتاب، خوب دقت بکنید مرحوم نجاشی در این جا بحث رجالی اصلاً ندارد، بحث رجالی که بگوید ثقة، فلان، روی عن کی، هیچی ندارد، فقط له کتاب، این که ایشان بحث رجالی ندارد یعنی فهرستی محض است، این جا فهرستی محض است، بعد تعبیر نجاشی را برایتان می خوانم، قال حمید ابن زیاد، خیلی تعبیر زیبایی است، البته من در حمید ابن شعیب یک مطلب دیگه هم بنا بود بخوانم آن هم بخوانم، یادم رفت، در حمید ابن شعیب بگذارید یک مطلب دیگه هم بخوانم بعد روی این برویم. عرض کنم که در حمید ابن شعیب که دیروز یک مقدارش را خواندیم، عبارت ابن غضائری، من یک نکته ای را از اشکالی را از ابن غضائری گفتم که ایشان نظرش این است که چرا مثلاً ایشان از خود امام نشنیده، این را من دیروز حواسم نبود، این گفتم و اکثر تخلیطه ما یرویه عن جابر، من تا این جا را خواندم و شرح دادم، نه بعد می گوید و امره مظلّم، این امره مظلّم شاید این باشد؛ آن نکته ای که من دیروز گفتم مال این عبارت است، من جابجا گفتم، شاید مراد ابن غضائری این باشد که این شخص بیست سال بعد فوت جابر با امام صادق بوده، بنابراین که فوت جابر ۱۳۸ سال باشد بیست سال بعدش که سال ۱۲۸ باشد، بیست سال بعدش ابن غضائری برای ما، این شخص حمید با امام

.....
بوده، خب برود از امام بپرسد، فکر می کنم شاید مراد ابن غضائری این باشد، شاید، گفته شده ۱۳۲، ۱۳۱، می شود شانزده سال،
شانزده سال با امام بوده، این عبارت ایشان.

بعد دارد و قال الشيخ حمید بن شعيب، له كتاب رواه حمید بن زیاد، عن ابن سماعه، عنه

این در فهرست شیخ گاهی هم در فهرست مرحوم نجاشی هست، سندشان را تا حمید نمی آورند، این جا شیخ گفته رواه، اولاً من می
خواستم این نکته را بگویم اگر گفت رواه با این که این جا الان در حیدر ابن شعيب، نجاشی می گوید قال حمید، سندش را نیاورده اما
قال گفت، نگفت رواه، ببینید، گفت قال حمید، آن جا گفت رواه حمید، آیا فرق می کند؟ ان شا الله شاید امروز توضیح بدهیم، ان شا
الله. بعد مرحوم آقای خوئی نوشتند و طریق الشيخ إليه ضعیفٌ لأنه یرويه عن حمید و لم يذكر طریقہ الیه هنا و طرقه المذكورة إلى
حمید کلها ضعیفة. نعم، طریقہ إلى کتب حمید نفسه صحیح فی المشیخة

این را آقای خوئی بعد فرمودند اشکال دارد.

روشن شد؟ این رواه حمید یعنی شیعی، خب همین احتمال اولی که ایشان دادند که ما هم غالباً می گفتیم، این معنایش این است که در
اجازاتی که ایشان داشتند در کتبی که داشت، فهارسی که داشتند، این در فهرست حمید یا در رجال ایشان نقل بوده پس این رواه یعنی
طبق آن نکاتی که به اصطلاح در طرق ما به ایشان هست، یک احتمال دیگری دارد که به نظر من این شاید قوی تر باشد، چون
درباره حمید نوشته له کتاب رواه عنه عدة، نجاشی نوشته بود، بعید نیست خود کتاب حمید ابن شعيب در خارج در بغداد بوده، دقت
بکنید! خود کتاب موجود بوده، چون از عبارت نجاشی، من احتمال میدهم مراد نجاشی از این که رواه عدة یعنی کتاب مشهور است،
نکته را خوب دقت بکنید نه این که نظرش این باشد که عده ای نقل می کنند چون اگر گفتیم کتاب مشهور است، خوب دقت بکنید
فائده اش را می خواهم بگویم، اگر گفتیم یعنی کتاب مشهور است یعنی اگر خود نجاشی طریق آورد و ضعیف بود مهم نیست چون
کتاب مشهور است دیگه، این طریق نجاشی تبرک است به اصطلاح ما، این رواه بگویم نجاشی روی این نکته می خواهد بگوید،
وقتی می گوید رواه، مثلاً می گوید رواه جماعة من اصحابنا، جایی دارد رواه جماعات من اصحابنا، من احتمال دادم وقتی می گوید

جماعة من اصحابنا فرض کنيد اماميه اما وقتي گفت جماعات يعني فطحيه هم نقل کردند، واقفيه هم نقل کردند، اين جماعات که گفت
جماعة چون من فهميديد ديگه خیلی روی عبارت نجاشي دقت زيادی می کنم، من احتمال می دهم اين که گفت رواه عنه عدة کتاب
مشهور است

پرسش: جماعات با اصحابنا چطور می سازد؟

آيت الله مددی: يعني شيعه ديگه، اصحابنا مراد شيعه است مطلق شيعه نه اماميه، روشن شد؟

ممکن است اين کتاب حميد ابن شعيب در آن زمان در بغداد موجود بوده، عنايت می فرماييد چي می خواهيم بگويم؟ آن وقت اين
کتاب اين ها چون در آن زمان چطور الان کتاب که چاپ می شود غالبا انتشاراتی زیرش می نويسد انتشارات فلان يا چاپخانه فلان
يا مثلا چاپ کذا، احتمال بسيار بسيار قوی دارد که پشت کتاب اين بوده مثلا کتاب حميد ابن شعيب برواية حميد ابن زياد عن ابن
سماعة عنهم، مثلا اين که پشت کتاب الان خوانديم، ديروز مال کتاب جعفر ابن محمد، احتمال قوی دارد که اگر شيخ می گويد رواه
حميد ابن زياد اين کتاب موجود بوده و آن نسخه اش اين جوری بوده، تصور بفرماييد. کتاب حميد ابن شعيب رواية حميد ابن زياد
عن ابن سماعة عنهم، به اين صورت بوده، احتمال قوی دارد اين جوری بود و لذا شيخ سندش را ذکر نکرده، به هر حال اگر اين مطلب
باشد يا اشاره به اسانيد ايشان باشد اين مطلبش خیلی بعيد است، ابن سماعة متوفای ۲۶۳ است، روايتش از اصحاب جابر که متوفای
۱۲۸ است فوق العاده بعيد است، به واسطه واحده خیلی بعيد است، مضافا اين که در کتاب نجاشي هست حدثنا حسن ابن محمد ابن
سماعة قال حدثنا عبدالله ابن جبلة عن شعيب، لذا من احتمال می دهم اين دو تا اشتباه که در کتاب شيخ آمده يکی واسطه را حذف
کرده، يکی طريق تا حميد ندارد احتمال می دهم کتاب موجود بوده در خارج، اين کتاب در خارج بوده، کتاب حميد ابن شعيب عن ابن
سماعة عنهم، اصلا عنوانش اين بوده، آنی که من احتمال الان می دهم اين است و لذا ايشان طريقش را ذکر نکرده، اين راجع به آن
جایی که گفته رواه.

اما این که نجاشی می گوید قال حمید، یک اصطلاحی دارند که وقتی اسناد به نحو جزمی باشد یعنی با مراعات قواعد است، عرض کردم این بحث را آقایان متاخرین ما مطرح کردند در روایات صدوق چون بعضی جاها می گوید قال الصادق، بعضی جاها می گوید رُوی عن الصادق، و عده ای از بزرگان من جمله همین آقا شیخ عبدالکریم در همین کتاب صلوتشان، در بحث لا ضرر می گویم، در بحث لا ضرر به یک مناسبت می گویم، می گویند اگر صدوق گفت قال الصادق یعنی سند معتبر است، رُوی عن الصادق معتبر نیست، عرض کردیم این شاهی ندارد در کلمات صدوق شاهی ندارد لکن این بحث اصولا مطرح است نه این که حالا در خصوص صدوق، چرا آن جا گفتیم شاهد ندارد؟ چون صدوق گفت هر چه که در این کتاب است پیش من معتبر است، این که هر چی معتبر است فرق می کند قال باشد یا رُوی باشد، ظاهرش که این است، ظاهر دیباجه که هر چی در این کتاب است معتبر است إلا آن جاهایی که تصریح می کند چون چند جا دارد که این حدیث لا اُفتی به، یکیش هم از کلینی است، ظاهرا پنج شش بار در کتاب فقیه به کار برده شده، روایت کافی را دارد اما با اسم بردن ایشان شش تاست مثلا یا هفت تا، پنج تا، شش تا، هفت تا، یک جایش هم قبول نمی کند و الذی رواه محمد لا اُفتی به، یکی از آن جاهایی که اسم می برد می گوید لا اُفتی به، سرّش هم گفتیم چرا لا اُفتی به، تعبد نیست پرسش: اعتبار با ضعف سند منافات ندارد که

آیت الله مددی: قبول دارد دیگه، فرق نمی کند، قال و رُوی را قبول دارد

پرسش: در سند بود قال و رُوی

آیت الله مددی: چون آن پیش ایشان اثر ندارد، چون این حرف را قبول ندارد.

پرسش: وقتی قال می گوید بعدش رُوی می گوید با مطلب قبلی مخالف روایات است، حالا این جا چرا هر دو تا را قبول دارد؟

آیت الله مددی: معارض را نمی آورد، آنی را که قبول دارد می آورد.

اجازه بدهید چون وقت هم کم است، زیاد هم از بحث خارج شدیم همین که خارج شدیم گفت این بچگی ای را که درست کردیم به یک جایش برسانیم بعد به بحث های دیگه برسیم.

عرض کردم که این بحث را اهل سنت در کتب درایة الحدیث دارند، تازگی نیست، این از قرن سوم بینشان مطرح شد آمدند به شیخ صدوق و فقیه تطبیقش کردند، نه این نیست، این بحث در میان اهل سنت هست به عنوان، اولش هم بلاغات بخاری چون بخاری که خب سند دارد، عده ای از مواردش سند ندارد، می گوید و قال رسول الله، و قال رسول الله، بعضی جاها دارد و روی عن رسول الله، آمدند آن جا بین قال و روی بخاری فرق گذاشتند، روشن شد بحث در آن جا بوده؟ درست هم هست چون می گویند بخاری یک راهی دارد، روش معینی دارد برای اثبات حدیث اگر گفت قال رسول الله یعنی با ضوابط من است، اگر گفت روی عن رسول الله، اگر می گفت روی عن رسول الله ضوابط نیست، قاعده اش هم همین طور است، دقت کردید؟ اما این در فقیه جواب نمی دهد، در من لا یحضر جواب نمی دهد، این مطلب هست، اسم این بلاغات است یعنی بلغ به الی رسول الله، اصطلاحات بلاغات بخاری می گویند، این اصطلاح هست و این مطلب مطلب درستی است، خود مطلب درست است، دقت کنید چی می خواهم بگویم، اگر نجاشی گفت قال حمید طبق این قاعده باید بگوییم ایشان وقتی می گوید قال حمید یعنی راه درست بهش داده، دیگه قاعده اش این طور است دیگه، اگر بخواهد به حمید راه درست باشد این در اجازات موجود است، معنایش این است، اگر گفت قال حمید یعنی در اجازاتی که من از حمید دارم این هست، اما اگر در اجازات نبود ممکن است بگوید روی حمید یا روی عن حمید، این مطلبی که درباره بخاری گفتند این عرفی هم هست، خوب دقت فرمودید؟ نمی خواهم من کلام نجاشی را با کلام بخاری قیاس بکنم مثلاً، بگوییم اگر کسی معیار داشت طبق معیار معین نسبت می دهد، روشن شد؟ اگر گفت قال یعنی معیارهای من هست، اگر گفت روی یعنی معیارهای من نیست، قاعدتاً این طور است دیگه، این باید حسب قاعده باشد، پس این که یک احتمالی که الان نقل کردم، یک احتمال دیگه در آن عبارت شیخ رواه حمید یعنی من این را در اجازه حمید دیدم، در فهرست حمید دیدم لکن نه آن فهرستی که من به اجازات دارم و لذا چون به اجازات نیست خرابی هم دارد، مثلاً ابن سماعه عن حمید، نه ابن سماعه عن ابن جبلة عن حمید اما این جا که بخاری می گوید قال حمید، وقتی گفت قال یعنی در آن فهرستی که من دیدم هست، فرق این دو تا روشن شد؟ الان اگر یاد مبارکتان باشد در خود حمید این طور است، ببینید درباره حمید ابن شعیب نجاشی چی می گوید؟ وله کتابٌ خوب دقت بکنید، یرویه جعفر ابن محمد، نمی گوید

قال، قال نمی گوید، می خواهد طریق درست را قبول ندارم، آن طریقی که آمده قبول ندارم پس مرحوم نجاشی می گوید قال حمید ابن زیاد، البته این هست، عرض کردم کرارا و مرارا که مرحوم نجاشی فوق العاده دقیق است، فوق العاده، تا گفت قال حمید ابن زیاد، واسطه اش را به ان حذف کرده و مخصوصا با تعبیر قال، می دانیم که به این واسطه اعتماد کرده، از این واسطه نقل می کند، از همین طرق نقل می کند، از این که واسطه را نقل کرده یعنی می خواهد تحمل حدیث را به عهده نگیرد، تحمل کلام را به عهده نگیرد، این معنایش این است که مرحوم نجاشی در صحت کلام حمید شبهه دارد، نه شبهه در وثاقت حمید، در این که این کتاب باشد گیر دارد، نجاشی گیر دارد

پرسش: مثل بخاری شد

آیت الله مددی: معتبر هست یعنی از طرقی که خودش به حمید، تا قال گفت یعنی از آن راه هایی که من به حمید دارم، از آن اجازاتی که دارم لکن خود کلام حمید را گیر دارد.

یعنی گیر دارد که واقعا چنین چیزی بوده، این مطلب را خوب دقت بکنید چون می دانیم وقتی شخص گفته شد غالبا طبقه اش و وضعش مثلا عبارت حمید این است، سمعت کتابه، ببینید! نه معرفش می کند نه چیزی می گوید، می گوید فقط من کتاب را از این شنیدم، کتاب حیدر ابن شعیب را از این شنیدم، این کیست؟ اصحاب الباقر است؟ اصحاب الصادق است؟ چکاره است؟ اصحاب ارضا است؟ هیچی نمی گوید یعنی در حقیقت مرحوم نجاشی، دقت نجاشی را ببینید، می گوید تعبیر حمید ابن زیاد اصلا مشعر به یک نحوه توقف است یعنی حمید ابن زیاد می گوید این استاد من یک کتابی را پیش من آورد، کتاب در این جا نوشتار، گفت این کتابی است که مال حیدر است، حالا این حیدر کیست، چکاره است، خوب دقت کردید؟ خود نجاشی هم گیر دارد، این که می گوید قال حمید ابن زیاد خود ایشان گیر دارد اما در عین حال از همان طرق ایشان است، خوب دقت بکنید! ایشان از طرقی که به حمید دارد که دو سه طریق است و من فعلا نمی خواهم متعرض بشوم ایشان نقل می کند لکن نجاشی چرا به حمید نسبت داد؟ نمی گوید حدثنا، نمی گوید اخبرنا، خب مشایخش از این حمید نقل می کنند، چرا؟ مثلا حسین ابن عبیدالله، حسین ابن عبیدالله یعنی غضائری پدر، ابن

غضائری پدر ازش نقل می کند، نمی خواهد قبول بکند ثبوت کتاب را برای حیدر، حیدر ابن شعیب، تازه خود حمید هم گفت سمعت کتابه من ابی جعفر محمد ابن ابی عباس ابن عیسی، این کتاب آقای خوئی این جور چاپ شده،

پرسش: عباس

آیت الله مددی: باید عباس باشد چون جای دیگه هم آقای خوئی اشاره به این جا می کند ابی ندارد، این که غلط است، ابی عباس که غلط است

ببینید دقت بکنید چقدر نجاشی دقیق است و چقدر خود حمید ابن زیاد دقیق است، اولاً مرحوم آقای قهپائی در مجمع الرجال می گوید ایشان محمد ابن عیاش است و این جز مشاهیر است، محمد ابن عیاش ابن عیسی غاضری، من یادم نمی آید که جز مشاهیر باشد، نگاه کردم نفهمیدم که جز مشاهیر است چون خیلی دارد ایشان خیلی مشهور است و فلان، نجاشی می گوید ثقة، اما جز مشاهیر نیست، حالا چرا؟ اشکال چیست؟ من که خودم دقیقاً نمی فهمم، اولاً نجاشی این محمد را دارد، می گوید ابو عبدالله، خب نجاشی تعجب می کند که آن محمد معروف اسمش ابو عبدالله، کنیه اش، چرا ابو جعفر گفته؟ عده ای به این فکر افتادند که این تهافت در کلمات نجاشی است، آقای خوئی فرمود شاید دو لقب دارد ابو جعفر و ابو عبدالله، این ها نیست، به این سادگی نیست، این مناشی توقف مرحوم جناب آقای نجاشی است، دقت فرمودید؟ نجاشی گیر دارد خب این آقای که محمد ابن عباس ایشان معروف است به ابی عبدالله، کنیه اش ابی عبدالله است، از آن ور نجاشی جای دیگه ای ندیده، حالا من خارج بگویم، از نجاشی هم خارج بشویم، من عرض کردیم یک شخصی را که می خواهیم بشناسیم مثلاً این جا حیدر ابن شعیب، این را در سه محور ببینید! اسانید، کتب رجال، فهارس، در شیعه این طور است، در اسانید، در روایات مثل کافی و این ها، کتب رجال و فهارس، در اسانید اسم ایشان نیست، در کتب رجال مثل رجال برقی، رجال کشی، رجال شیخ طوسی اسم ایشان نیست، در کتب فهارس هم منحصر به نجاشی است آن هم با تردید ایشان. دقت می کنید؟ یعنی نجاشی کاملاً پخته به این قصه نگاه می کند، می بیند اسم ایشان هیچ جا نیست، از آن ور خب به طور طبیعی خود من، خود من

خیلی احتمال قوی می دهم این حمید ابن شعیب است، حیدر نیست، این حیدر ابن شعیب اشتباه شده، آن آقا اشتباه نقل کرده، این که گفته حیدر ابن شعیب این حمید ابن، چون اسم حمید را بردیم.

از آن ور و درست هم هست آن کار، از بس بزرگوار هستند از این کار های اجتهادی هم نمی کنند، می گوید آقا من یک آقایی به نام محمد ابن عباس یا محمد ابن عیاش پیش من آمد یک کتابی را آورد، نوشتاری، رویش گفته بود این کتاب حیدر ابن شعیب است، حالا ممکن است خود حمید ابن زیاد هم قبول نداشته باشد، می گوید آقا به این اسم به من داده، همانی که داده نقل کرده، این را گذاشتم برای آینده ها، در آینده ممکن است یک کسی ایشان را قبول بکند، ممکن است یک کسی این را قبول نکند، نجاشی هم هیچ بحث رجالی راجع به ایشان نمی کند، نه می گوید طبقه اش کیست، روی عن ابی عبدالله، ثقة، هیچی نمی گوید، چون هیچی معلومات نیست یعنی معلومات ما از ایشان از یک دانه فهرست در قرن پنجم، فهرست نجاشی، گرفته شده از یک فهرست در قرن سوم، فهرست حمید، آن هم از این آقای محمد ابن عیاش و محمد ابن عباس چون در اسمش هم اختلاف است چون به نظر من که در کتب ما به طور متعارف محمد ابن یا عباس، چرا آقای قهپائی اصرار دارد ایشان محمد ابن عیاشی است چه عرض بکنم، می گوید ابن عیاش خیلی معروف است، ما هم که نفهمیدیم، مگر این که جای دیگه چیز دیگری باشد که حالا ملتفت نشدم، برایتان روشن شد؟ حالا من خود من اعتقاد این است که این حمید ابن شعیب است، نجاشی گفت این کتابش را عده ای نقل کردند، این احتمالا یک نسخه کتاب است اشتباه شده در اسم مولف، به جای حمید نوشتند حیدر، این به نظر من آن است، خود حمید ابن زیاد هم متحیر است، ببینید نمی گوید له کتاب اخبر، می گوید سمعت کتابه من ابی جعفر محمد ابن عباس، خیلی تعبیرش دقیق است، اگر این مطالبی را که من عرض کردم درست باشد معلوم می شود از همان قرن سوم هم شبهه بوده

پرسش: اگر کتاب حمید مشهور است خب مقابله بکنند باهاش

آیت الله مددی: خب این ها چون اسم آمده می گفتند شاید این هم نوشته، فرض کنید این هم پیش امام صادق بوده نوشته، خب یکی باشد، گاهی بوده کتاب ها مختلف اسمشان یکی است، این را هم مرحوم نجاشی هم حمید گذاشتند حمید ابن زیاد، گذاشتند که

آیندگان حکم بکنند، الان شما می توانید حکم بکنید که آیا حیدر با حمید یکی است؟ حیدر نامی داریم یا اصلا نداریم؟ معلومات ما، همیشه من عرض کردم قبل از این که وارد یک بحث بشویم اول معلوماتتان را نگاه بکنید بعد ببینید کجاها مجهول است دنبال کشف مجعول بیفتید، معلومات ما این است، حیدر ابن شعیب، هیچ عنوان ازش نداریم، نه کنیه دارد نه لقب دارد نه طبقه داریم، هیچی ازش نداریم، در اسانید نداریم، در رجال نداریم، در فهارس فقط فهرست نجاشی و از فهرست حمید، آن هم فقط این مقدار سمعت کتابه، این حیدر وضعش این است، این خلاصه وضع حیدر، بعدی ها هم چیز اضافه ندارند.

حالا بعدی ها چی شد؟ مرحوم شیخ طوسی در رجالش این طور نوشته حیدر ابن شعیب ابن عیسی الطالقانی، همین حیدر ابن شعیب، خاصی

یعنی به اصطلاح شیعه است مثلاً

نزیل بغداد

ایشان حالا عصرش طالقان بوده آمده ساکن بغداد شده

یکنی أبا القاسم. روی عنه التلعکبری و سمع منه سنة ۲۶

تلعکبری که بغدادی است

و قال:

قال تلعکبری

روی کتب الفضل بن شاذان عن أبي عبد الله محمد بن نعيم بن شاذان

این پسر برادر فضل است،

المعروف بالشاذاني

در این هم بحث کردند صحت این عبارت

ابن أخی الفضل، و له منه إجازة

خوب دقت بفرمایید احتمال دارد و له یعنی تلعلکبری، آن سمع و له اجازة، و احتمالا، البته این احتمالش قوی تر است، یعنی تلعلکبری از ایشان اجازه گرفته، این را مرحوم آقای خوئی و رجالیون قبل از ایشان، فرض کنید مرحوم آقای در تنقیح، این را در ذیل همین حیدر ابن شعیب آوردند، از آن ور هم از علامه حلی این طور نقل کردند، حیدر ابن شعیب خاص ثقة، آن وقت باز بحث کردند که این ثقة در بعضی از نسخ خلاصه هست، در بعضی از نسخ نیست، در فکر این بودند که با این کار اگر باشد علامه ایشان را توثیق کرده، این حیدر ابن شعبی که در کتاب نجاشی آمده علامه توثیقش کرده، و از آن طرف هم چون می دانستند علامه خودش که نمی شود ابتدای به توثیق بکند پس احتمالا این توثیق در کتاب نجاشی بوده یا در کتاب شیخ بوده لذا این ها آمدند جمع کردند بین عنوان نجاشی، به عنوان شیخ، به عنوان علامه، فقط چیزی که می ماند این است که، البته ایشان اجازه محمد ابن نعیم هم نوشته اشتباه است، چیزی که می ماند سر این است که نسخ علامه مختلف است، این کتاب هایی که من دیدم حتی مرحوم آقای تستری نوشته که علامه انشای توثیق نمی کند، لا ینشیء، انشاء در این جا مراد اخبار نیست، من به شما عرض بکنم عبارت خدا رحمت کند مرحوم آقای تستری خیلی عبارت عجیب و غریب خاص خودش را دارد، مراد از انشاء یعنی ایشان ابتدا نمی کند، اگر می گوید ثقة از کسی گرفته، انشاء در این جا یعنی اول نیست، خودش توثیق خاص نداده، اگر گفت ثقة از یک کتاب دیگری گرفته یا از شیخ گرفته، یا از نجاشی گرفته، دقت می فرمایید؟ لا ینشیء به این معنا، در مقابل این که خودش بخواهد بگوید، ینشیء یعنی خودش بگوید، که خودش توثیق، وثقه من دون أن یسبقه احد مثلا و هو اول من وثقه

عرض کنم خدمتان که اولاً این بحث های آقایان که به نظر ما خیلی عجیب غریب است، اولاً که این کتاب ایشان ثقة باشد یا نباشد، علامه کتابش را دو قسم کرده، قسم اول کسانی که قابل اعتمادند، اسم این آقای حیدر ابن شعیب در قسم اول آورده، حالا توثیق باشد یا نباشد، بله بودن توثیق ثقة شاید به درد بخورد در کتاب نجاشی باشد، چون کتاب نجاشی هیچ کس اختلاف نسخه نقل نکرده، کتاب شیخ هم نقل نکردند پس این مطلب که آیا ثقة باشد یا نباشد فرق نمی کند، به هر حال ایشان در قسم اول آورده، حیدر را در

قسم اول آورده، قسم اول یعنی قابل اعتماد، نه ثقات، یعنی قابل اعتماد، مثل علامه به ایشان اعتماد کرد، این که علامه انشای توثیق می کند، علامه چه کمی دارد، الان الحمدلله زمان ما خیلی بچه طلبه ها که بل اظهر یعنی أنه ثقة، توثیق می کنند، علامه چه کمی دارد، خب دلیل علامه هم واضح است چون شیخ گفته که تلعبری از ایشان حدیث نقل کرده، یعنی شیخ اجازه، آن هم کی؟ شیخ مشایخ شیعه در بغداد، تلعبری، تلعبری جلیل القدر از ایشان اجازه گرفته، پس این حیدر می شود شیخ اجازه، مبنای علامه، این مبنا بین اهل سنت هم بوده که شیخوخت اجازه خودش توثیق است، عرض کردیم در کلمات اصحاب ما این بحث مفرد نیامده، اول جایی که من دیدم، حالا علم خودم را می گویم، درایه شهید ثانی است بعد از علامه به دویست سال، در درایه شهید این مطلب آمده، دویست و پنجاه سال فرض کنید که شیخوخت اجازه احتیاج به توثیق ندارد. اگر کسی شیخ اجازه بود آن وقت هم کی؟ مثل تلعبری که شیخ مشایخ شیعه به بغداد است، ایشان از ایشان اجازه گرفته، اصلاً سرّ اعتماد علامه هم همین است، واضح است دیگه، باز ثقة بگوید یا نگوید، این چه مشکل دارد که علامه لا ینشیء التوثیق؟ مگر توثیق مشکل خاصی دارد؟ می گوید شیخ اجازه است، البته آقای خوئی در مقدمات معجم نوشتند شیخوخت اجازه استغنائی از توثیق نمی کند، باید توثیق بشود، این مبنای شهید ثانی را قبول نکردند.

پرسش: مبهم ۴۰:۳۳

آیت الله مددی: باشه قبول می کنیم دیگه، این کسانی که گفتند شیخ اجازه است آن را هم قبول داریم.

این هم راجع به این مطلب که علامه نسخه اش ثقة باشد، باشد اصلاً من تعجب می کنم، باشه یا نه، این را در قسم اول آورده یعنی اعتماد کرده دیگه، این که ایشان حتماً از یک کتاب قبلی گرفته، نه آقا نمی خواد از کتاب قبلی گرفته باشد، می گویم آقا شیخ اجازه است، آن هم کی؟ تلعبری از ش نقل می کند پس این باید مرد بزرگواری باشد، ثقة باید باشد، این را من تعجب می کنم و اعجب از همه آن چیزی را که مرحوم نجاشی آورده با آن چه را که مرحوم شیخ آورده یکی گرفته، این خیلی، اصلاً من متحیرم، واقعا باور می کنید؟ گفت که دود از کله ما پرید، هر چی فکر می کنم اصلاً این جا در حاشیه نوشتم هذا من العجائب در کلام آقای خوئی، واقعا جز

عجائب است، مرحوم تلعلکبری می گوید سال ۳۲۶ از این آقا اجازه گرفتم یعنی اجازه ای که از این آقا گرفته شانزده سال بعد از وفات حمید است، شانزده سال بعد از وفات حمید، حمید خودش ۳۱۰ وفات کرده، تازه حمید به واسطه یک نفری کتاب آن آقا را نقل کرده، آخه چطور ممکن است این آقا با آن آقا یکی باشد، خیلی عجیب است، مختص به آقای خوئی نیست، عجیب است این آقایان رجالی ها برداشتند این را آوردند، چیز غریبی است، خیلی غریب است، این می گوید ۳۲۶ من ازش در بغداد اجازه گرفتم، این با آن آقای که در کوفه جناب آقای حمید به یک واسطه ازش نقل می کند، آخه این دو با همدیگه از زمین تا آسمان، خود این تاریخ اجازه اش شانزده سال بعد از وفات حمید است، حمید متوفای ۳۱۰ است، اصلا چنین چیزی که اتحاد بین این دو تا، نمی فهمم، واقعا بعضی وقت ها بعضی مطالب به هیچ وجه به کله من نمی رود، کی چطور برداشتند این دو تا را پشت سر هم نوشتند بعد، اصلا یک چیز عجیبی است، چیز واقعا عجیب غریبی است، اصلا من هر چی فکر می کنم، این آقا مال طالقان است، رفته نیشابور، پسر برادر فضل را دیده، کتاب های فضل را برای تلعلکبری آورده در قرن چهارم، در بغداد به ایشان اجازه داده، این قصه، این چه ربطی دارد به آن کسی که در کوفه بوده کتابی نوشته که حمید با یک واسطه کتابش را نقل می کند، این قاعدتا می خورد به اصحاب حضرت رضا و حضرت موسی ابن جعفر، آن می خورد به مابعد غیبت صغری اصلا، می خورد به غیبت کبرا، چون غیبت کبرا ۳۲۹ است، غیبت صغرا تمام می شود، آن به غیبت کبرا می خورد، اصلا این دو تا با همدیگه، من نمی فهمم چرا؟ و بعد هم من عرض کردم نکات فنی ای که ما عرض می کنیم برای این که اطلاع پیدا بکند. یک آقای به من می گفت پریروز ها آن جا بود می گفت که، در یک دانشگاهی در یک جایی که خیلی فلان، این روش است، بابا ما این کار ها را در قم سال هاست انجام می دهیم. ببینید من همیشه عرض کردم خودتان در فکر علامه، علامه قدس الله سرّه قطعا به کلام نجاشی نظر ندارد، خوب دقت بکنید! قطعا، چرا؟ چون گفتیم علامه مطالب رجالی نجاشی را دارد، مطالب فهرستی نجاشی را اصلا ندارد، نجاشی در این جا مکتب رجالی ندارد که علامه ازش بگیرد، نجاشی عبارتش این است: حیدر ابن شعیب له کتاب، اصلا بحث رجالی ندارد. پس قطعا علامه به کلام ایشان نظر ندارد چون علامه فهرست ننوشته، بعدش هم علامه دارد خاص، این خاص عبارت شیخ در رجال است، پس علامه مطلب خودش را و خاصی از رجال شیخ

گرفته، حالا یا شما بگویید این ها دو نفرند یعنی آن نفری که جناب آقای نجاشی گفته ثابت است، قطعاً دو نفر می شوند دیگر، یکی نجاشی اسم را برده که در اسانید نیست، مقدار معلومات، در رجال نیست، در فقط فهرست نجاشی و فقط فهرست حمید، نجاشی هم با تردید اسمش را آورده یعنی ثبوت کتاب با تردید، این یکی.

یکی دیگر هم آن است که شیخ در رجالش آورده، شیخ طوسی، فهرست هم نه، که این آقا در سال ۳۲۶ اوائل قرن یعنی هم دوره کلینی، زمان کلینی، توسط تلعبیری در زمان کلینی توسط این آقا کتب فضل را اجازه گرفته، خلیش هم واضح است، فضل ابن شاذان در نیشابور بوده، مرحوم تلعبیری در بغداد بوده، اوائل جوانیش هم بوده چون تلعبیری ۳۸۵ وفاتش است یعنی ۶۱ سال قبل از وفاتش، اول طلبگیش است، اول جوانیش بوده، برای چی؟ برای این که میراث های فضل را نقل بکند، چند دفعه ما در همین بحث ها همین اخیراً هم اشاره کردیم یکی از عجائب روزگار این است که فضل با این جلالت میراث دار درست حسابی ندارد، خیلی عجیب است، مثلاً مرحوم کلینی توسط محمد ابن اسماعیل که اصلاً این را نمی شناسیم یعنی اگر به محمد ابن اسماعیل اعتماد کردیم به خاطر احترام فضل است، خودمان نمی شناسیم، یکیش پسر برادر ایشان است، آن را هم نمی شناسیم، همین که ایشان اسم برده، مرحوم شیخ صدوق هم از ایشان نقل می کند از پسر برادر، به طریق خودش الحاکم فلان، از این طریق نه، یکی هم تلعبیری به وسیله این آقای طالقانی که بعدها آمده بغداد مانده، از این که گفته خود مرحوم تلعبیری خاصی احتمال می دهم محیطش سنی بوده، اصلاً خیال کرده ایشان سنی است! چه در طالقان و چه در نیشابور که رفته مثل این امر توهم حظر می گویند دلالت بر اباحه می کند از این که گفتند خاصی می خواهد بگوید این ولو در آن جاها بوده اما این شیعه بوده، دقت می فرمایید؟ هیچ اطلاعی هم از این آقا نداریم، پس اگر بر فرض می خواهد نوشته بشود باید دو تا عنوان داده بشود، یکیش آنی است که کتاب دارد، هیچ اطلاعی هم از او نداریم الحمدلله، جز کار حمید واقفی و جز کار نجاشی، و یکی هم یکی از شیوخ حدیث، اجازه حدیث که مرحوم تلعبیری در سنین جوانی از ایشان چون دور بوده کتب فضل را اجازه گرفته و اجازه ای هم که ایشان گرفته از پسر برادر فضل است که آن هم نمی شناسیم، نه این که این آقا را نمی شناسیم، آن هم نمی شناسیم مگر به احترام کتب فضل و به احترام تلعبیری، مرحوم علامه هم قدس الله نفسه

این دومی را در رجالش آورده، اصلا مال نجاشی را نیاورده، این را آورده، حالا در نسخش مختلف است، بعضی هاش ثقة هست و بعضی هاش نیست، علامه هم بهش اعتماد کرده، شرائط آن جا واضح است، علم ایقوف ندارد چون شیخ اجازه است، آقای خوئی هم اعتماد نمی کند لذا آقای خوئی می گوید، بعد می گوید توثیق دارد، بعد می گوید فلم یبق إلا رواية تلعبری عنه و اجازه فلان ایه و لیس فی شیء منهما دلالة على الحسن فضلا عن الدلالة على الوثاقة، واضح است، ایشان هم می گوید اجازه حدیث به درد نمی خورد، شیخ اجازه دادن به درد نمی خورد، توضیح ما را هم کرارا عرض کردیم که شیخ حدیث یک عرض عریضی دارد، بعضی هایش باید گفت شیوخ، گاهی سنی ها دارند شیوخ فی الحدیث، بعضی ها صدق شیخ حدیث و شیخ اجازه مشکل است، مثلا ما از این حیدر ابن شعیب فقط می دانیم کتب فضل را برای تلعبری گفته چون فضل هم دستش می آید که این تلعبری به خراسان دستش نمی رسیده، حالا این که گفت شاید به اندازه (مبهم ۴۵:۴۱) این چه دلالت می کند که ایشان جز مشایخ حدیث است؟ تازه خود آن پسر برادر فضل وضع واضحی ندارد یعنی الان ما نمی توانیم حتی بگوییم کتب فضل به طریق درستی به دست تلعبری رسیده، چه بخواهیم توثیق این آقا را هم ثابت بکنیم لذا به نظر ما در بحث شیخوخت، بله اگر کسی واقعا از شیوخ حدیث باشد، بزرگوار باشد مخصوصا بعضی جاها مرحوم نجاشی دارد من شیوخ اصحابنا، وقتی ایشان توصیف بکند به شیوخ اصحابنا انصافا آن ها اجازه نمی خواهد.

پرسش: این نسخه آن جا مشکل داشته باشه، تلعبری می آید اصلا اجازه بگیرد از این شخص

آیت الله مددی: الان شما هم که بیفتید همین طوری یک سنی پیدا می کنید کتاب بخاری را اجازه بگیرید، غالبا نمی روید از ازهر اجازه بگیرید، اصلا علمای بزرگ ما امثال شیخ صدوق، مثلا شیخ طوسی نگاه می کنید از سنی ها نقل می کنند، همه از این درجه سه و چهار هستند اصلا از مشایخ اهل سنت نمی گویند، شاید هدفشان اتصال بوده، اصلا نرفتند از بزرگان حدیث نقل بکنند، همین درجه سه و چهارم، بچه طلبه ها مثل بنده.

پرسش: به کتاب اعتماد می کردند؟

آیت الله مددی: اجازه می خواستند، چون این از استادش اجازه داشت، فقط می خواستند اتصال

پس بنابراین تا این جا معلومات روشن بشود، اولاً نظر خود بنده سراپا تقصیر حیدر ابن شعیب مصحف کلمه حمید ابن شعیب است، وجود واقعی این شخص روشن نیست، یک حیدر ابن شعیب طالقانی داریم که این حدودش واضح است اما ربطی به آن نجاشی ندارد این شویخ فی الحدیث، کتاب های فضل را به یک طریقی که آن طریقتش هم مشکل دارد برای تلعبیری اوائل قرن چهارم در بغداد روایت کرده، بیش از این دیگه معلومات نداریم، علامه هم بهش اعتماد کرده، اعتماد علامه به نظر ما واضح است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين